



تطبيق با متن قرآن

چند نکته قابل توجه درباره کتاب قصه‌های قرآنی راه و چاه

دکتر پرویز آزادی

را آفرید.»

این عبارت اشاره به آیه آغازین سوره نساء دارد که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

در اینجا منظور از «خَلَقَ مِنْهَا» خلق همسر آدم از آدم نیست بلکه منظور این است که خدا انسان و همسرش را از «نفس نوع» آفرید نه اینکه «حوّا» را از «آدم» آفرید. این بیان بیشتر با تعالیم توراتی و اسرائیلیات سازگار است نه با تعالیم اسلامی. همین موضوع بار دیگر در صفحه ۱۳ تأیید شده است. جایی که مؤلف می‌نویسد:

«آدم تنها بود. خدا حوّا را از همان گل آفرید و او را همسر آدم کرد.»

از این عبارت چنین برداشت می‌شود که خدا حوّا را از باقی مانده همان «گل آدم» آفریده است نه از جنس همان گل که باز اشکال فوق بر آن وارد است.

ب. در صفحه ۱۲ آمده است:

«شیطان گفت امروز روز جان گرفتن خاک است. اما انسان‌ها بار دیگر به خاک خاموش باز می‌گردند. در قیامت، تو دوباره به خاکیان جان خواهی داد. من تا آن

کتاب «راه و چاه» نگاشته آقای شهرام شفیعی اثری قابل توجه در حیطه داستان‌های قرآنی است. زحمات زیادی از سوی مؤلف و ناشر محترم (نشر طلایی) جهت ارائه این اثر به جامعه صورت گرفته است. از مزیت‌های قابل تقدیر آن قلم خاص و کتاب‌سازی ویژه آن است که جای تحسین دارد.

اما از آنجا که این اثر در حیطه داستان‌های قرآنی نوشته شده و این عنوان بر پیشانی کتاب نیز حک شده است جا دارد از جهت میزان سازگاری آن با قرآن کریم مورد بررسی قرار گیرد، چرا که مخاطب، بیان این کتاب را همان بیان قرآن و واقعیت‌هایی می‌داند که قرآن کریم بیان کرده است. در این نوشتار، اثر فوق صرفاً از یک جهت و آن «تطبيق با متن قرآن» مورد بررسی قرار می‌گیرد و شایسته است از جهات دیگر و از سوی متخصصان امر مورد نقد واقع شود تا در تولیدهای بعدی مؤلف و سایر مؤلفان این حیطه، آثار فاخرتری تولید گردد.

تفسیر نادرست آیات قرآنی

الف. در صفحات ۸ و ۹ به این صورت به آفرینش اشاره شده است:

«و خداوند انسان را از یک تن آفرید و آن یک تن را که آدم نام داشت از خاک آفرید. و از آن یک تن همسرش

روز از تو مهلت می‌خواهم. و خدا تا روز قیامت به او مهلت داد. تا لحظه‌ای معلوم که کسی جز خدا نمی‌داند.» خداوند به شیطان تا «روز قیامت» مهلت نداده است بلکه تا روز «وقت معلوم» به او مهلت داده است که مؤید آن آیات ۳۶ تا ۳۹ سوره حجر و نیز ۷۹ تا ۸۵ سوره ص است:

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص / ۷۹-۸۵)

مؤلف به اشتباه تا لحظه مشخص را تعریف روز قیامت گرفته است در صورتی که این‌ها دو وقت جدای از هم هستند.

ج. در صفحه ۱۶ آمده است:

«پس به سوی درخت بزرگ دویدند و میوه ممنوع را به دهان گذاشتند. آن گاه، زن به مرد گفت: ای آدم، من از این میوه خوردم و به خدا قسم که تا امروز چیزی به این خوبی نخورده بودم. این طعم گناه بود. همان که شیطان برای گناه کاران، مانند عسل، شیرین می‌کند.» خداوند می‌فرماید:

و يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (اعراف / ۱۹-۲۳)

بنابراین آیات و آیات دیگر، اول حوا میوه را نخورده است؛ بلکه آدم و حوا باهم میوه را خوردند. اینکه بپذیریم اول حوا میوه را خورد و بعد برای همسرش تعریف کرده است، مؤید این آموزه توراتی است که زن موجب فریب انسان است و عامل ابتلای اوست؛ بنابراین زن همواره شر است. در صورتی که خداوند به زن هیچ‌گاه این‌گونه نگاه نکرده است و او را موجودی هم‌رتبه مرد می‌داند.

همچنین در عبارت مؤلف آورده شده است: «این طعم گناه بود. همان که شیطان برای گناه کاران، مانند عسل، شیرین می‌کند.» عبارت تداعی‌گر این است که آدم و حوا از اینکه این کار را کردند خوشحال بودند و یا گناه بسیار شیرین است و خداوند انسان را از دست یافتن به شیرینی بازداشته است. در صورتی که آیه می‌گوید آدم و حوا بلافاصله بعد از خوردن پشیمان شدند و دیدند که فریب شیطان را خورده‌اند و لذا به هیچ‌وجه از شیرینی یا طعم میوه تعریف نکردند.

این اشتباه در تصویرگری صفحات ۱۴ و ۱۵ نیز تکرار شده

است. در این تصویر آدم و حوا به صورت لخت کشیده شده‌اند که با تعلیم قرآن سازگار نیست؛ چون بر اساس آیات قرآن آن‌ها لباس بر تن داشتند و بعد از خوردن میوه بود که لباس از تنشان ریخت؛ ولی در تورات گفته شده است که تازه متوجه شدند لخت هستند؛ یعنی از اول لباسی نداشتند و لذا در تصویرگری‌های مبتنی بر تورات هم مکرر همین را تصویر کرده‌اند. همچنین در این تصویر حوا به آدم میوه را تعارف می‌کند؛ میوه سبب را که نماد طغیان انسان در برابر خداوند است!

د. در صفحه ۱۷ آمده است:

«پس، پشیمان از گمراهی خود، نشستند تا خداوند عاقبت کار را چه سازد. اما خدا توبه آن دو را پذیرفت. زیرا که توبه دری است باز شدنی. و خدا این در را از مهربانی ساخته است. پس مرد و زن پیمانشان را با خدا محکم کردند. مانند گرهی که سخت‌تر از قبل بسته شود. آن گاه خدا کلماتی به آدم و حوا آموخت. و آن دو را به زمین فرستاد.»

خداوند می‌فرماید:

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَنَآعٌ إِلَى حِينٍ فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره / ۳۶-۳۸)

براساس آیات فوق خداوند برای اینکه آدم و حوا بتوانند توبه کنند کلماتی را به آنان آموخت نه اینکه برای زندگی در زمین به آنان کلماتی بیاموزد. مؤلف این مورد را جابه‌جا کرده است.

ه. در صفحه ۱۱۴ از زبان عزیر پیامبر نقل می‌شود
«آیا پس از مرگ حیاتی دیگر هست؟»

در صورتی که قرآن کریم از زبان عزیر این‌گونه نقل می‌کند:
«... أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ أُمَّةً بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَّا هَذِهِ أُمَّةٌ عَامٍ...» (بقره / ۲۵۹)

عزیر پیامبر در معاد شک نداشت؛ فقط می‌خواست بداند که خداوند چگونه مردگان را مبعوث خواهد کرد. عبارت مؤلف نشانگر تردید این پیامبر در اصل معاد است که حرف صحیحی نیست.

و. در صفحه ۱۱۵ بعد از نقل ماجرای زنده شدن عزیر آمده است:

آن‌گاه به فرمان خداوند رهگذری از عزیر پرسید: ای مرد، چه مدت در کنار این درخت خفته بودی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. خداوند با دل عزیر گفت: به

آیه می‌گوید آدم و حوا بلافاصله بعد از خوردن پشیمان شدند و دیدند که فریب شیطان را خورده‌اند و لذا به هیچ‌وجه از شیرینی یا طعم میوه تعریف نکردند

راستی تو صد سال در اینجا خفته بودی.»

متن فوق به نحوی نقل شده است که گویا بار اول رهگذر با عزیر صحبت می‌کند و در وهله دوم با خداوند؛ در صورتی که در نقل قرآنی در هر دو بار خداوند با عزیر سخن می‌گوید، همان طور که می‌فرماید:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ... بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ (بقره / ۲۵۹)

شاید گفته شود که مؤلف خواسته است سخن گفتن خداوند با عزیر را به نحوی توجیه کند که در مرحله اول رهگذر را آورده و در مرحله دوم با دل سخن گفتن را، در صورتی که تصریح آیه فوق سخن گفتن خداوند با عزیر است حال به هر شکلی که بوده باشد از طریق دل یا شنیدن صدا و یا به نحوی که خداوند خواسته باشد؛ مهم نقل صحیح مطلب است.

ز. در صفحه ۱۲۷ در داستان یونس آمده است:

«اکنون به شهر خود باز می‌گردم و...»

اشاره شده است که حضرت یونس بعد از اینکه از شکم ماهی بیرون آمد به میان قوم خود بازگشت در صورتی که قرآن کریم می‌فرماید:

«وَأَنْبَأْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقُوتَيْنِ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَأَمَّنُوا فَمْتَغْنَاهُمْ إِلَى حِينِ (۱۴۸)» (صافات)

خداوند درباره اینکه یونس به میان قوم خود بازگشت ساکت است و حتی ظاهر آیه بر این دلالت دارد که خداوند یونس را به پیامبری قوم دیگری برانگیخت که صد هزار نفر یا بیشتر جمعیت داشت. اگر این قوم دیگر، قوم خود یونس بود صرفاً با عبارت ساده «و ارسلاها الی قومه» می‌توانست مطلب را بیان کند.

ترجمه غیر فنی و صحیح

الف. در صفحه ۱۰۶ آمده است:

«گفتند هدهد از غائب‌شدگان است ... و هیچ کس نمی‌داند که اکنون در کدام آسمان است.»

بخش اول عبارت، برگرفته از بخش آخر آیه ذیل است که می‌فرماید:

«وَوَقَّعَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (نمل / ۲۰)

ترجمه درست عبارت «كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» «غائب است» می‌باشد نه عبارت نامأنوس «از غائب‌شدگان است». شاید گفته شود این کتاب زبان خاص دارد؛ ولی زبان خاص نیز باید حدود زبان اصلی را رعایت کند و به خاطر خاص شدن نباید از زبان دیگر به شیوه نامأنوس گرت‌برداری کند که البته یک عرب نیز عبارت قرآنی را این‌گونه درک نمی‌کند.

ب. در صفحه ۱۰۲ آمده است:

«و خداوند ریزبین و آگاه است»

همان‌طور که مشخص است ریزبین توصیف مثبتی نیست و خصوصاً امروزه به معنای منفی به کار می‌رود. مترجمان قرآن نیز این‌گونه معنی نکرده‌اند. با جست‌وجویی که در سوره لقمان صورت گرفت این ترجمه می‌تواند به احتمال قوی معادل عبارت «علیم خبیر» (لقمان / ۴۸) باشد که در هر صورت ترجمه صحیحی نیست.

افزودن مطالب غیر قرآنی به داستان

الف. در صفحه ۱۰ آمده است:

«خدا خواست تا آدم را خلق کند. پس به فرشتگان گفت: به زودی موجود تازه‌ای می‌آفرینم. او در زمین جانشین من خواهد بود. فرشتگان گفتند: ما می‌هراسیم... از آنکه او ظالم باشد. و آستینش با خون دیگران سرخ شود. و چشمه‌های آب را از سنگ پر کند. و تاریکی را به جای نور دوست بدارد.»

اشاره به خلقت انسان است.

خداوند می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره / ۳۰)

طبق این آیه خداوند می‌خواهد آدم را خلیفه خود در زمین قرار دهد نه اینکه می‌خواهد او را بیافریند. این دو موضوع جد است، زیرا خداوند قبل از این بحث، آدم را آفریده است. علاوه بر این فرشتگان نگفتند که ما می‌ترسیم؛ حرفی از ترس نیست، چرا که اصلاً اینجا مقام ترس نیست؛ بلکه گفتند او در زمین فساد می‌کند و می‌خواستند بدانند خداوند چرا با علم به اینکه آدم در زمین فساد خواهد کرد او را به خلافت برمی‌گزیند؛ که خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. همچنین مطالبی به فرشتگان نسبت داده شده است که در آیه به هیچ وجه اشاره‌ای به آن نیست؛ همانند «و چشمه‌های آب را از سنگ پر کند. و تاریکی را به جای نور دوست بدارد.» به نظر می‌رسد مؤلف محترم یا از منبع دیگری به غیر از قرآن استفاده کرده است و یا صرفاً خواسته است عبارت پردازی کند. در هر صورت در اینجا مطلبی به نادرست به فرشتگان نسبت داده می‌شود.

ب. در صفحه ۳۸ آمده است:

«و چون جمعی از مردم از صالح نشانه‌ای خواستند، خداوند او را نشانه‌ای داد. اکنون تیشه‌ات را بردار و بر آن صخره ماده شتری بتراش. پس صالح چنین کرد و آن شتر سنگی به فرمان خداوند عطسه‌ای کرد و دست و پای زد تا قدم‌هایش به خاک رسید. آن گاه از دل سنگ بیرون شد و رفت تا از آن چشمه زلال سیراب شود.»

خداوند می‌فرماید:

«وَايَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةٌ... لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ... وَلَا

تَمَسُّوهَا بِسُوءِ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ» (هود/۶۴)

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (شعراء ۱۵۵-۱۵۶)

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا» (شمس / ۱۳-۱۴)

در کلام خداوند سخنی از نحوه اعطای ناقه به صالح وجود ندارد؛ در صورتی که مؤلف محترم نحوه تراشیدن ناقه بر روی صخره را بیان کرده است. آن چیزی هم که در روایات وجود دارد شکافته شدن دل کوه و بیرون آمدن ناقه از آن است نه نقشی که بر روی صخره کشیده شود و بعد تجسم بیابد و زنده شود.

ج. در صفحه ۵۵ آمده است:

«با خداوند دوستی کردی. و هر زمان در پی پروردگارت رفتی. مانند انگشتر که با انگشت می‌رود. اکنون تیغ از گلوئ اسماعیل دور کن. و بر جای آن گوسفندی را از پهلو بر زمین بخوابان. و این برای تو و آیندگان آزمایشی آشکار بود. پس باشد که نام تو و فرزندت تا همیشه نیک بماند.»

مطالب فوق به خداوند نسبت داده شده است در صورتی که خداوند می‌فرماید:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ... مِنْ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَ قَدَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمُ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱)» (صافات)

شاید گفته شود این از باب داستان سرایی و اقتضای کار داستان است در صورتی که بیان به نحوی است که مخاطب آن را کاملاً از کلام خداوند می‌داند. ما در آیات قرآنی نظیری برای عبارات «از پهلو بر زمین بخوابان» «و این برای تو و آیندگان آزمایشی آشکار بود.» و «پس باشد که نام تو و فرزندت تا همیشه نیک بماند» نداریم که در بهترین حالت باید گفت سوء برداشت از عبارات قرآنی است.

د. در صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳

در بیان داستان اصحاب کهف گفته شده است که آن‌ها، به علت آزار و اذیت مردم، از دو جنبه، هم استقبال شدید و هم اظهار تنفر از اصحاب کهف، آرزوی مرگ کردند؛ در صورتی که قرآن کریم در این مسئله کاملاً ساکت است و در روایات نیز چنین مطلبی وجود ندارد؛ قرآن کریم می‌فرماید:

«فَقَالُوا أَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ رَبُّكُمْ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالُوا هُمُ الْكَافِرُونَ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْلِكُ مَا يَشَاءُونَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْمَرُونَ» (کهف/۲۱)

با توجه به شأن اصحاب کهف می‌توان گفت آنان شوق دیدار خداوند را داشتند و از زیستن در زمانه‌ای که قبلاً در آن زیسته بودند، آکراه داشتند همان‌طور که تفاسیر نیز این موضوع را تأیید می‌کنند.

ه. در صفحه ۱۴۰ در داستان زکریا آمده است که خداوند به او فرمود:

«نشانه تو این است که زبانت سه روز در سکوت می‌رود. و در آن سه روز، در دل با خدای خود سخن می‌گویی. و با مردم جز با اشاره چشم و ابرو، سخن نتوانی گفت. و در این سه روز، هیچ آسیبی به تو نرسد و در دکان نجاریات، میخی جابه‌جا نشود. و تو از هر گزندی در امانی.» عبارات فوق می‌تواند ترجمه شده عبارات قرآنی زیر باشد که می‌فرماید:

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ أَذْكَرَ رَبُّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ» (آل عمران/۴۱)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در عبارت قرآنی حرفی از جابه‌جا شدن میخ در دکان نجاری یا نرسیدن آسیب به زکریا نیست. نقل مطلب به این نحو شاید از جنبه پرداخت داستانی باشد؛ ولی باید توجه داشت مطلبی که به خداوند نسبت داده می‌شود برای مخاطب این سؤال را ایجاد می‌کند که خداوند به چه علت از جابه‌جا نشدن میخ سخن گفته است؟ اگر مطلب از غیر قرآن باشد و یا از کسی غیر خداوند و پیامبران نقل شود راحت می‌توان به آن پر و بال داد؛

ولی حساس بودن نقل از قرآن می‌طلبد در به کار بردن این روش مقداری احتیاط کرد. از این موارد در کتاب فراوان وجود دارد که از نقل آن‌ها جهت طولانی‌تر نشدن مطلب پرهیز شد.

جابه‌جا کردن گوینده سخن

الف. در صفحه ۱۲ آمده است:

«شیطان گفت امروز روز جان گرفتن خاک است. اما انسان‌ها بار دیگر به خاک خاموش باز می‌گردند. در قیامت، تو دوباره به خاکیان، جان خواهی داد. من تا آن روز، از تو مهلت می‌خواهم. و خدا تا روز قیامت به او مهلت داد. تا لحظه‌ای معلوم که کسی جز خدا نمی‌داند.»

عبارات «شیطان گفت امروز روز جان گرفتن خاک است. اما انسان‌ها بار دیگر به خاک خاموش باز می‌گردند. در قیامت، تو دوباره به خاکیان، جان خواهی داد» کلام شیطان نیست؛ بلکه مضمون کلام الهی است که در موارد متعددی در قرآن آمده و در اینجا به نادرست به شیطان نسبت داده شده است.

خداوند می‌فرماید:

«وَ نَفِخْ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس/۵۱)

عزیر پیامبر در معاد

شک نداشت؛ فقط

می‌خواست بداند که

خداوند چگونه مردگان

را مبعوث خواهد کرد.

عبارت مؤلف نشانگر

تردید این پیامبر در

اصل معاد است که حرف

صحیحی نیست

حُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ
(قمر/۷)
يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوْفِقُونَ
(معارج/۴۳)

تحریف داستان قرآنی

الف. در صفحه ۵۴ آمده است:

«تا اسماعیل به سن نوجوانی رسید و دل ابراهیم برای فرزند بسیار تنگ بود. پس شبی خداوند به ابراهیم گفت: ای مرد برگزیده به دوستی خداوند، اکنون به آن صحرای گرم بازگرد. و کارد تیز بر گلوی اسماعیل بگذار و او را در راه خدایت قربانی کن.»

این مطلب بعد از این بیان شده است که ابراهیم سال‌ها همسر و فرزندش را ندیده بود و حال، بعد از اینکه فرزند را در طفولیت، در بیابان رها کرده بود، می‌رود تا پسرش را قربانی کند. این تصویر فردی بی‌رحم و دور از عطف است

که برای فرزندش جز بدبختی و سختی نمی‌آورد؛ در صورتی که طبق آیه قرآنی، ابراهیم مدتی بعد از نوجوانی اسماعیل با او زندگی کرد و بعد از آن بود که این دستور خداوند آمد. همچنان که می‌فرماید:

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ... مِنْ الصَّابِرِينَ» (صافات / ۱۰۲)

این موضوع از عبارت شریفه «بلغ معه السعی» به خوبی روشن است.

این نکته صرف‌نظر از این است که بپرسیم آیا آوردن داستان ذبح اسماعیل برای این سن واقعاً مناسب است یا نه. آیا ضرورت دارد تمامی محتوای قصص قرآنی برای نوجوانان گفته شود به گونه‌ای که احتمالاً منجر به نفی انبیا و منفور شدن آنان در ذهن نوجوان می‌شود. تمام مطالب قرآن برای تمامی افراد نیست و هر کسی در هر شرایطی در سطحی از قرآن قرار دارد که با آن رشد می‌کند و به مراتب بالاتر می‌رود.

ب. در صفحه ۸۶ آمده است:

«آن‌گاه جادوگران هر چه از جادو داشتند، آشکار کردند. آن‌گاه موسی عصایش را بر زمین انداخت. و آن عصا ماری شد. بعد از آن دستش را در گریبان کرد و چون دست را بیرون آورد، مانند آفتاب می‌درخشید. آن‌گاه جادوگران فرعون به سجده افتادند.»

در عبارت فوق اشاره شده که بعد از اینکه عصای موسی مار شد او دست خود را در گریبان کرد، در صورتی که در داستان قرآنی این معجزه موسی به هیچ وجه در مقابل ساحران ارائه نشد و ساحران صرفاً در قضیه مار شدن عصا به مبارزه با موسی

آمده بودند و نه چیز دیگر، و به خاطر معجزه عصای موسی ایمان آوردند و نه دست نورانی او؛ در صورتی که مطلب فوق القاگر این مطلب است که ساحران هر دو معجزه را یک جا دیدند و ایمان آوردند. همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:

«قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» (۴۸) (شعراء)

ج. در صفحه ۹۶ چنین آمده است:

«پس داود با آنان گفت که دعوایشان را بگویند. اما در آن ساعت، خواب مانند پرده نازکی پیش چشمان داود آمد و داوران را خواب سزاوار نیست (تا اینکه در صفحه ۹۷ ادامه می‌دهد) ... و من در پرده نازک خواب بودم پس با شتاب داوری کردم.»

در اینجا علت داوری اشتباه داود به خواب نسبت داده شده، در صورتی که در آیات قرآنی مطلب به نحو دیگری بیان شده است. آن‌گونه که می‌فرماید:

«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ (۱۸) وَ الطَّيْرِ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلْنَا الْخَطَابَ (۲۰) وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمَحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ وَ هَدْنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عِزَّتِي فِي الْخَطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ» (۲۵) (ص)

بنابراین خواب عامل داوری نادرست نبود؛ بلکه خداوند او را در حالت هوشیاری مبتلا کرده بود و داود به اشتباه خود پی‌برد و استغفار کرد. در واقع داود پذیرفت که از سر آگاهی ولی با عجله داوری کرده است.

د. در صفحه ۱۱۸ در بیان داستان اصحاب باغ که عنوان «سه باغ» برای آن انتخاب شده آمده است:

پس پدر پیرشان، با آنان گفت: پیش از آن که نور چراغ بپذیرد، با شما سخنی دارم. ای پسران من ...

در این داستان به پدر پیر اشاره شده است که فرزندان را نصیحت می‌کند، در صورتی که در مضمون قرآنی چنین مطلبی وجود ندارد؛ همان‌طور که می‌فرماید:

«إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَ لَا يَسْتَنْتُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ»

هَمْ نَائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَرْتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) وَ غَدُوا عَلَيَّ حَزْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبِحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ يَتَلَؤْمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ الْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) (قلم)

در جوامع روایی ما نیز مطلب عکس آن چیزی است که مؤلف بیان کرده است و آن اینکه بعد از آنکه پدرشان از دنیا رفت فرزندان تصمیم گرفتند دیگر از میوه‌های باغشان به فقرا ندهند نه اینکه پدر زنده بود و آنان چنین کردند. علاوه بر این بخش داستان، در صفحات بعد نیز از پدر این سه برادر سخن به میان آمده است.

هـ. در صفحه ۱۳۸ در داستان زکریا آمده است:
«پس روزی در دکان نجاری اش نشست و با خداوند خود چنین گفت: ای پروردگار مهربان...»

محل دعا دکان نجاری بیان شده است در صورتی که در آیات، محراب ذکر شده است؛ البته می‌توان گفت در دکان نجاری هم محراب وجود داشته است؛ ولی اصطلاح محراب بر مکان خاصی در دین یهود اشاره دارد که در کنیسه است و مخصوص افراد خاص و بزرگان است همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:
«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب أن... يُبَشِّرُكَ بِخَبْرٍ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنْ آ... وَ سَيِّدًا وَ حَسْرًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ آ... يُفَعَّلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)» (آل عمران)

حذف مضامین قرآنی از درون داستان

الف. در صفحه ۸۴ آمده است:

«ای موسی من خدای یکتا، همان پروردگار جهانم... اکنون عصایت را بر زمین بینداز. موسی عصا را انداخت. و آن عصا ماری شد و به پیچ و تاب افتاد. پس موسی گریخت و هیچ به پشت سر نگاه نکرد. ای موسی دست در پیراهنت فرو بر و باز بیرون آور. موسی چنین کرد و دستش مانند خورشید می‌تابید.»

در عبارت فوق گفته می‌شود هنگامی که عصای موسی از دها می‌شود او فرار می‌کند ولی باز نمی‌گردد؛ در صورتی که در آیه قرآنی خداوند از موسی می‌خواهد بازگردد و نترسد چرا که پیامبران نزد خداوند نمی‌ترسند. همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:

وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ

يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) وَ ادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲) (نمل)

بنابراین در اینجا افتادگی وجود دارد که موجب ابهام مطلب می‌شود و توالی منطقی مطلب را از بین می‌برد. اگر موسی فرار کرد و دیگر بازنگشت خداوند چگونه او را مأمور رسالت کرد و چگونه معجزه دیگری به او داد؟

ب. در صفحه ۸۶ آمده است:

«فرعون گفت: ... آفتاب صحرا تو را دیوانه کرده است. جادوگران گفتند: اگر بر موسی پیروز شویم ما را پاداش دهی؟ گفت پاداش‌های نیکو.. و شما به پایه‌های تخت من نزدیک‌تر خواهید نشست.»

در اینجا میان گفته‌های فرعون و گفته ساحران ابهام به وجود آمده است و این ناشی از جافتادن بخشی از داستان است که قرآن کریم این‌گونه می‌فرماید:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۱۰۹) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱) يَا تُوَكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲) وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳) قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۱۱۴) (اعراف)

که در آیه قرآنی اشاره به دستگیری موسی و برادرش و بعد جمع کردن ساحران و بعد از آن سخن ساحران به میان می‌آید که از فرعون می‌پرسند آیا ما پاداشی خواهیم داشت. در صورتی که با افتادگی این مطلب در داستان ابهام ایجاد می‌شود.

ج. در صفحه ۸۶ آمده است:

«.. و شما ای جادوگران! دست راست و پای چپتان را خواهیم برید. پس موسی عصایش را در دست گرفت. و پیروانش سوار بر خران لاغر، به صحرا رفته‌اند. پس در پی آنان می‌رویم و صحرا را از خونشان سرخ می‌کنیم.»
در این سیر داستانی بلافاصله بعد از غلبه موسی بر ساحران گفته شده است که موسی با پیروانش از مصر خارج شدند در صورتی که میان این دو اتفاق، سالیان درازی فاصله بوده و در این میان اتفاقات فراوانی رخ داده است که در آیات ۸۰ تا ۸۹ سوره یونس به آن‌ها اشاره دارد. همان‌طور که می‌فرماید:

اگر قرار بر خلاصه کردن بود می‌بایست به نحوی خلاصه شود که مخاطب به اشتباه نیفتد و توضیح هر چند مختصری داده می‌شد. ولی سیر داستانی فوق، القا کننده داستان اشتباه است و خواننده داستان را طور دیگری می‌آموزد.